

تو داری پسر بزرگی می شی.
من یک بچه چهار ساله ام.
هر روز یه کمی بیشتر بزرگ میشم.
من از جست و جو خوشم میاد.
من کایو ام .
خیلی کارها واسه انجام دادن هست.
هر روز یه چیز جدید وجود داره.
من اونا رو بهتون نشون میدم.
من کایو ام.
دنیای من هر روز همراه با بابا و مامانم در حال چرخش و تغییره.
و من دارم راه خودمو پیدا میکنم.
بزرگ شدن خیلی هم سخت نیست، بجز زمانی که کلافه باشم.
ولی چیزای سرگرم کننده زیادی وجود دارن.
من کایو ام، کایو، کایو، من کایوام.
هه هه هه هه
این منم.
زود باشین.
الان وقت داستانه بچه ها.
حالا بیا ببینم.
این داستان زمانی اتفاق افتاد که کایو سه سال و رزی فقط یه نوزاد بود.
داستان امروز هست به نام کایو به خرید می رود.
کایو وقت بلند شدنه.
نگاه کن، بیرون داره برف می باره.
من می خوام یه آدم برفی درست کنم.
بیا اول تو لباس بپوش.
الان پلیورت کجاست؟
اما من می خوام اینا رو بپوشم.
اگه تو بیرون کوتاه ها رو بپوشی، مثل آدم برفی احساس سرما می کنی.
دیگه غلات صبحانه یی نیست.

من می‌خواهم مقداری بگیرم وقتی که بریم خرید و همچنین به مقداری تخم مرغ هم نیاز داریم چون دارم کیک سورپرایز خاص درست می‌کنم. کیک سورپرایز خاص؟ هووورا.

کایو و رزی همیشه کیک‌های سورپرایز خاص مامان رو دوست داشتن، اما اونها هرگز نمیدونستن دقیقا چه سورپرایزی خواهد بود. کایو، وقت رفتن به فروشگاهه. پالتو و چکمه هاتو بپوش.

اما مامان من می‌خواهم با دایناسورم بازی کنم. تو می‌تونی بعدا باهاش بازی کنی. الان زود باش، ما منتظر تو هستیم.

کایو خرید رفتن رو دوست داشت، اما همیشه خیلی طول می‌کشید تا آماده بشه چون او بازی کردن رو دوست داشت. کایو سوار ماشین شو لطفا.

ما می‌خواهیم آدم برفی درست کنیم؟ خب بله، در حقیقت ما می‌خواهیم. هورررایه آدم برفی.

اما در واقع الان ما مجبوریم راه بیفتیم. مامان من می‌خواهم مثل رزی سوار شم.

باشه بیا راه بیفتیم یا وقتی برای درست کردن اون آدم برفی نیست. من اینا رو می‌خواهم.

کایو ما یک کیک سورپرایز ویژه داریم، یادته؟ پس زیاد هم به کوکی نیاز نداریم. باشه؟

کیک سورپرایز ویژه چی هست؟

اگه من بهت بگم تو سورپرایز رو خراب میکنی.

الان وقتی که ما میریم صندوق می‌خواهم تو مواظب رزی باشی در حالی که من مراقب خوار و بار هستم.

اوه کایو میتونست در مورد اون کوکی‌ها فکر کنه، اما فراموش کرده بود که دقیقا اونا رو کجا دیده بود.

قبل از اینکه این رو بدونه او به تنهایی گم شده بود و احساس ترس می کرد.
مامان
مامان
شما کجایی؟
مامان
چی شده کایو؟
تو دور بودی.
نه کایو، تو بودی.
اما من خیلی خوشحالم که پیدات کردیم.
بیا بریم خونه.
کایو هنوز احساس آشفتگی داشت اما او خیلی خوشحال بود از دیدن دوباره
مادرش و رزی.
مامان زمانی که من گم شدم رو دوست نداشتم.
منم دوستش نداشتم عزیزم.
خب بیا مطمئن بشیم تو دوباره گم نمی شی.
حالا بیا درست کردن این کیک سورپرایز ویژه رو تموم کنیم.
اما من می خوام یه آدم برفی درست کنم.
ما میخوایم یه آدم برفی درست کنیم.
فقط ما میخوایم اون رو همین جا توی آشپزخونه درست کنیم.
کیک سورپرایز ویژه.
هووورا.
کایو و رزی دقیقا درست گفتن.
اونها حدس زده بودن که سورپرایز مامان چی قراره باشه.
مامان، نگاه کن.
اون واقعا آدم برفیه.
پس اون باید سردش باشه، بیا بهش یه شال گردن بدیم.